

در سگفتار، تاثیر دین در منش آرمی، جلسه هشتم

استاد مصطفی ملکیان، ۷۱-۱۳۷۰

رویکرد^۱ ما به دین، رویکردی پراگماتیستی است. مثلاً وقتی بیمار می شویم و به پزشک مراجعه می کنیم، او دارویی تجویز می کند و ما مصرف می کنیم. اصلاً کاری به ساختمان شیمیایی دارو و... ندارید، فقط می خواهید این دارو، درد شما را تسکین دهد و شما را معالجه کند، این یک رویکرد پراگماتیستی است. رویکرد ما به بسیاری از امور، پراگماتیستی است. هرگاه به چیزی مراجعه کنید، نه برای شناخت آن، بلکه برای آنکه با آن نیازی را رفع کنید، در این صورت رویکرد شما، رویکرد پراگماتیستی است. می توان گفت رویکرد تمام موجودات از دو حال بیرون نیست:

۱. برای شناخت آن چیز که در این صورت ارتباط ما با آن چیزی یک ارتباط رئالیستی و مربوط به واقع است و یک رویکرد نظری است.

۲. رویکرد پراگماتیستی؛ اما رویکرد ما به دین برای رفع یک سلسله نیازهای ماست (رویکرد پراگماتیستی)

رویکرد پراگماتیستی، لوازمی دارد. وقتی به چیزی رویکردی از این نوع داشته باشیم، چندان در بند صدق و کذب و مطابقت یا عدم مطابقت آن نیستیم، اگر باشم در مرحله دوم است، نه در مرحله اول. انسان به این رو می کند که نیازی از نیازهایش برآورده شود، بنابراین دغدغه صدق و کذب در دین یک دغدغه ثانوی است.

^۱ ویراستار: سرکار خانم راضیه زینلی، دانشجوی دکترای فلسفه.

* نکته: آن نیازهایی که ما از دین می‌خواهیم، برآورده کند، باید نیازهایی باشند که به توسط پدیده دیگر، برآورده شدنی نیستند یا اینکه به این خوبی برآورده شدنی نیستند؛ والا اگر پدیده دیگر این نیاز را که باعث رویکرد به دین شده است، برآورده کند، دیگر نیاز به رویکرد به دین نیست. خوب این نیازها چه نیازهایی هستند. این نیازها را کسی تحدید دقیق نکرده است که دقیقاً بگوییم چند قسم هستند؛ اما درواقع چیزی که بیشتر فیلسوفان دین به آن تکیه می‌کنند، یک سلسله نیازهایی است که می‌شود به این صورت بیان کرد: - احساس ترس - احساس جمل - احساس تنهایی - احساس خطا - احساس بی‌معنایی.

این احساس‌ها، اعم احساس‌هایی هستند که ما را به دین می‌کشانید و هریک از این نیازها برآورده نشوند، به دنبال خود رنج می‌آورد، وقتی این طور باشد، ما درواقع باید چند نتیجه بگیریم:

۱. میزان تدین خود را از اینجا نتیجه بگیریم که بینیم این نیازها چقدر در ما برآورده شده است. تدین ملاک دیگری ندارد؛ یعنی می‌خواهید بفهمید حسن متدین تر است یا حسین (صرف نظر از اینکه آیا ما می‌توانیم درخصوص تدین دیگر داوری کنیم یا نه؟) ملاک دیگری ندارید، مگر اینکه ببینید کدام‌یک از این دو نفر، نیازهایشان بهتر و بیشتر برآورده شده است. سایر ملاک‌ها، هیچ بهره‌ای از دیانت درشان نیست. یکی از ملاک‌هایی که خیلی در دین رایج است، این است که از آن فرد، اصول عقائدشان را می‌پرسند: خدا یکی است، پیامبر خاتم محمد رسول الله است و ... سؤال می‌شود که به چه چیزی اعتقادی داری و گمان می‌کند آنچه مورد اعتقاد است، به زبان هم تصدیق می‌شود. در اینجا دو پیش فرض هست که هر دو غلط است:

۱. آنچه به زبان می‌آید، اعتقاد ماست.

۲. اعتقاد آن چیزی است که ما به آن تصدیق می‌کنیم. (تصدیق منطقی)

اعتقاد، تصدیق منطقی نیست. یک پزشک، اگر تصدیق کند سیگار سرطان‌زاست؛ ولی خودش سیگار بکشد آن وقت تصدیق می‌کند که سیگار سرطان‌زاست؛ ولی در واقع به سرطان‌زا بودن سیگار اعتقاد ندارد. خیلی فرق است بین تصدیق و اعتقاد کسی که سرطان‌زایی سیگار معتقد است و سیگار هم نمی‌کشد.

ملاک دیگر برای تدین این است که بیاید تاریخ دین را جزء دین حساب کنید. در حالی که تاریخ تحقق دین، دین نیست؛ بلکه تاریخ است. اگر من ندانم فرضاً حمزه سیدالشهدا در چه سالی شهید شده است، نقصانی در دین من حاصل نمی‌شود. شما باید سوآلی بکنید که اگر من ندانم یک نقصانی در «معرفت دینی من» حاصل شود. یعنی سوآلاتی بکنید که هر که نداند، اگر بخواهد متدین شود، دچار اشکال شود، از ندانستن آن چیز. به این نکته توجه کنید که خیلی افراد دیگر در طول تاریخ آمده‌اند و رفته‌اند ما به تاریخ زندگی آنها هیچ توجهی نداریم؛ اما به تاریخ زندگی پیامبر و ائمه (ع) تا این حد حساسم و با تمام دقت، روز تولد و وفات و تعداد فرزندان و... را یاد می‌گیریم. آیا این به این دلیل نیست که پیامبر و ائمه معصومین (ع) دارای ویژگی‌های خاصی بودند که دیگران فاقد آنها بودند. پس اهمیت این مطلب باعث شده که تاریخ زندگی پیامبر برای ما مهم باشد؛ اما از همین تحلیل نتیجه می‌شود که تاریخ زندگی پیامبر، اهمیتش معلول ویژگی‌های خاص پیامبر است. و گرنه اگر پیامبر فقط به صرف انسان بودنش، مهم بود، انسان‌های زیادی روی زمین آمده‌اند و رفته‌اند و این معنایش این است که تاریخ زندگی پیامبر، اهمیت فرعی و طفیلی دارد. نتیجه دوم این است که اگر چنین است، نباید به تاریخ زندگی پیامبر، آن قدر اهمیت دهید که اصلاً خود ویژگی‌های نبی فراموش بشود. آیا تاکنون سؤال کرده‌اند که پیامبر در ارتباط با همسرانشان چگونه رفتار کردند. در ارتباط با کودکان، زیردستان، زبردستان و... چگونه رفتار می‌کردند؟ اصلاً می‌توان گفت آنچه پیامبر را پیامبر کرد، همین هاست؟ اگر برسیم رفتار پیامبر با مردم چگونه بود؟ می‌گویند خیلی مهربان بود. خوب خیلی مهربان بود، یعنی چه؟ خیلی از افراد خیلی مهربان هستند، هر وقت سوآلی کلیتش از یک حدی بالاتر

رفت، بی‌فایده می‌شود. حالا اگر من خواستم با مردم مهربان باشم، باید چه کار کنم؟ برای پاسخ به این سؤال ما باید نحوه زندگی پیامبر را بیاموزیم، نه تاریخ زندگی پیامبر را. من نمی‌گویم این‌ها را حذف کنیم، خیر! بلکه می‌گویم این‌ها را باید در تاریخ بخوانیم و نه در دین!

بله نحوه زندگی پیامبر را باید بیان کنیم. اگر در صلح حدیبیه، فرضاً پیامبر برخوردی داشته‌اند، باید آن به‌عنوان سنت نبی اکرم آموخته شود. پس در اینجا دو نکته است: ۱. در این امتحانات که اصول عقائد را می‌پرسند، آن کس که حافظه‌اش قوی‌تر است، موفق می‌شود؛ ولی آیا می‌توان گفت هر که حافظه‌اش قوی‌تر است، متدین‌تر است.

۲. لاقلاً به جای اینکه در این امتحانات، تاریخ دین را پرسند. خود دین را پرسند، اعتقادات را پرسید و بگویند در دین انسان باید چگونه زندگی کند. پیامبر با فلان طبقه، چگونه رفتار می‌کردند؟ هگل می‌گفت اتفاقاً جنگ‌های دینی و کشتارهای دینی هم روی همین تاریخ جنگ، صورت گرفته است؛ مثلاً دو فرقه از مسیحیان با هم می‌جنگیدند، بر سر این مطلب که عده‌ای می‌گویند مسیح سه روز بعد از به صلیب کشیده شدن زنده شد و عده‌ای می‌گویند چهل روز و هیچ‌وقت درباره چیزی که واقعاً به حاق دین مربوط می‌شود، اختلاف نمی‌کنند.

می‌دانید ما چرا به این گرفتاری‌ها دچار می‌شویم؛ چون یک نظر رئالیستی و واقع‌گرایانه داریم و می‌خواهیم واقعیت را بدانیم؛ درحالی‌که ما به دین توجه می‌کنیم که مثلاً احساس تنهایی و... را برطرف کنیم و هر کس با آرامش‌تر است، با انسان‌های دیگر با مهر و تواضع برخورد می‌کند. وظیفه خود را خوب انجام می‌دهد. عدالت را دوست دارد. خوشی‌ها او را سرمست نمی‌کند و سختی‌ها او را ناامید نمی‌کند. این فرد متدین‌تر است، چون نیاز ما به دین به خاطر این‌ها بود. هر کس این نیازها در او بیشتر برطرف شده باشد، متدین‌تر است.

* نکته سوم: این نیازهای معنوی، نیازهای معنوی این جهانی است، نه نیازهای معنوی آن جهانی. معنی این سخن این است که شما فریب این را نخورید که به شما بگویند زندگی شما در اینجا معنا دارد یا ندارد؟ بگویید: نه! زندگی ام معنا ندارد، تشویش داری؟ بله! نومید هستی؟ بله!... نماز می خوانی؟ بله! روزه؟ بله! خوب پس آخرت خوب است. این یعنی اینکه دین نتوانسته است بر زندگی این جهانی تو پاسخ بدهد و در جهان دیگر به تو جواب می دهد. دینی که نیازهای عاجل محسوس مرا جواب نگفته، آن وقت نیازهای جهان دیگر را که اصلاً متصور نیست که جواب دهد. در واقع تلقی این است که نیازهای محسوس برآورده نمی شود؛ ولی نیازهای نامحسوس آن جهانی برآورده می شود، این در واقع تلقی ما متدینان است و ضررش هم متوجه خود ما می شود. من الان واقعاً نیاز دارم اینها برآورده می شود؛ ولی نیازهای آن جهانی برآورده می شود؛ اما کسی که نماز نمی خواند، بدا به حال او که نیازهای آن جهانی او برآورده نشده است، اگر بخواهیم مردم باور کنند که نیازهای اخروی وجود دارد و این نیازها توسط دین ما، برطرف می شود، باید اول بتوانید نیازهای این جهانی را برآورده کنید تا بعد به آنها پردازید. اصلاً وجود جهان دیگر و نیازهای آن فرع بر این است که ما وارد دین شده باشیم. ما اول به خاطر یک چیز دیگر وارد دین می شویم؛ یعنی می بینیم یک سلسله اموری هست که از راه دیگری برطرف نمی شود و لذا به دین رو می آوریم، آنچه دین را دین می کند. اعتقاد به جهان دیگری نیست، آنچه دین را دین می کند، جواب دادن به نیازهای همین دنیا است. دین چیزی جز جلوه در زندگی این جهانی نیست. ژول لانیو^۲ به شاگردانش می گوید: «بهترین امور پوشیده ترین آن است» این همان چیزی است که حضرت علی (ع) می فرماید که بهترین زهد، پوشیده ترین است. سخن دیگر لانیو این است که هیچ کسی آن قدر ناتوان نیست که نتواند به هیچ کمک کند. اینکه بحث «تأثیر دین در منش آدمی» را مطرح کردم. از این نظر بود که یک ملاک و معیاری به دست ما بیاید که ببینیم ما چقدر متدین هستیم، اگر تأثیر دین در منش آدمی است، باید

۲. فیلسوف فرانسوی و از شاگردان کانت - در کتاب خدا، مترجم حسین حبیبی

ببینیم آن مقداری که دین تأثیر را در منش ما نهاده است، ما متدین هستیم. اثر این وضع این است که ما در واقع به الفاظ توجه نکنیم. ما وقتی می‌گوییم تشیع، تشیع نمونه آن مذهبی است که این فرض را برآورده می‌کند و اگر برآورده نکند، هیچ سودی ندارد.

والسلام علیکم ورحمه‌الله وبرکاته